۳۸. تعدد قرائات (۱۴۰۱/۰۵/۰۵)

سال تحصیلی (۱۴۰۱-۱۴۰۰) - چهارشنبه، ۰۵ مرداد ۱۴۰۱

- پیشگفتار (خلاصه)
- توضیحی راجع به مراد شیخ طوسی از « هذا الخبر عندنا و ان کان خبرا واحداً»
- لزوم توجه به قوت و ضعف دلالت در بحث تواتر قرائات
- طرح بحث تعدد قرائات با نگاه برون دینی با توجه به تدوین تکوینی بودن قرآن
- علم نشانه شناسی و رابطه آن با حروف مقطعه
- تعدد قرائات در ادا و ارتباط آن با معانی مختلفه
- تکون مرکبات از بسائط در علم و تدوین نگاشتی آن در قرآن
- اثر اتساع اطلاع در بحث قرائات: جواب داشتن در مقابل شبهات منکرین قرآن
- تحریف ناپذیری قرآن و رابطه آن با حروف مقطعه و تدوین تکوینی
- توجه به عدم اختلاف قراء در نحوه قرائت حروف مقطعه
- زبر و بینات اسماء حروف
- نقصان و لزوم عدم توجه به مباحث عددی قرآن

پیشگفتار (خلاصه)

توضیحی راجع به مراد شیخ طوسی از «هذا الخبر عندنا و ان کان خبرا واحداً»

تا اندازه‌ای که در وسع ما بود چند جلسه راجع به عبارت تبیان و مجمع صحبت‌هایی شد. البته دیدم ذیل همین صفحه‌ای که مشغول بودیم مطلبی را فرموده‌اند. شاید اولین باری که عبارت شیخ طوسی را خواندم همین به ذهنم آمد. آن سال‌ها قبل. فرموده‌اند اینکه شیخ فرموده‌اند «و هذا الخبر عندنا» معلوم نیست که بخواهند بگویند یعنی خبر زنده شیعه روایت شده. می‌گویند خبر برای سنی ها است اما چون روات آن‌ها عامه هستند زنده ما جز خبر واحد حساب نمی‌شود؛ «هذا الخبر الذی رووه مخالفونا عندنا خبر واحد»؛ چون مخالفین ما روایت می‌کنند. همینطور هم هست. آن اوایلی که عبارت را می‌خواندم همینطور به ذهنم آمد. «هذا الخبر» را به «رووه» قبلی می‌زدم و اینطور معنا می‌کردم. و لذا عرض کردم تفاوتی که بحث اخیر داشت سر این بود که قرائن منفصله واضحی داریم که تأکید کردم شیخ از آن‌ها خبر داشتند. نعمانی با فاصله کمی متقدم بر شیخ هستند. ایشان بگویند «روی مشایخنا عن اصحابنا»، اصلاً بوی سنی ها در آن نیست که بگوییم عامه هستند. همچنین سندهایی که مرحوم صدوق در خصال داشتند، عامی بودن در آن‌ها نقش پررنگی نداشت. شروعش از مشایخ خودشان بود. بینش هم محتملاتی که برای سید بود صبغه عامی بودن به خبر نمی داد چون باید به امام معصوم می‌رسید. یعنی فضای روایت به این صورت بود. و لذا با قرینه منفصله ای که در این روایات بود عرض کردم در زنده ما هم این خبر هست اما نه به‌نحوی‌که زنده آن‌ها متواتر است. به نحو خبر واحد روایت شده است.

این نکته اول. دوم اینکه نباید مهمترین مطلب که عرض من است به حاشیه برود. منظور من تعلیل بود. درست است، «هذا الخبر» یعنی خبری که اهلسنت گفته‌اند. «عندنا» چون روات آن سنی است، خبر واحد است. خب شما می‌خواهید این خبر واحد را چه کار کنید؟ می‌خواهید معنایی کنید که خلاف مذهب شیعه شود؟! خبر واحد را باید خلاف مذهب معنا کنید؟! آن هم با استناد به روایات اهلبیت؟! اینکه جور در نمی‌آید. ایشان تعلیل می‌کنند و معنای ابوعبید و طبری را دفع می‌کنند و حرف ابن قتیبه را با روایات اهل البیت علیهم‌السلام تقویت می‌کنند. به چیزی که درست تعدد قرائات را ثابت می‌کند. پس اگر ایشان می‌خواستند بگویند یک روایت عامی نمی‌تواند خلاف مذهب باشد، نمی آمدند برایش معنایی ارائه بدهند که خلاف مذهب باشد. این عرض من بود. اما اینکه سر برسد ای نه، مربوط به اذهان شریف خودتان است. لذا اگر فرمایشی دارید در این تعلیل باید آن را توضیح دهید تا قرینیت منفصله نتواند کار خودش را انجام دهد.

شاگرد: شیخ در چندجای استبصار می‌آورد که «خبر الواحد لایوجب العلم و لا عملاً»، به نظرم ایشان به صرف اینکه طرف عامی باشد نمی‌گوید خبر واحد است، همین که در کتب اصحاب مشهور نباشد می‌گوید خبر واحد است ولو عامی نباشد.

استاد: بله، آن طرفش هم هست. یعنی روایاتی را که عامه نقل کرده... . ولی اصل مقصود من همین کلمه است.

شاگرد۲: لایوجب العلم و لا عملاً را باید چه کنیم؟

استاد: یعنی موجب ظن است و تا مادامی که ظن است ما نمی‌توانیم طبق آن عمل کنیم؛ ان الظن لایغنی من الحق شیئا. طبق مبانی خودشان باید توقف کنیم. در خبر واحد بدون محفوفیت به

قرائن و بدون اطمینان به محتوایش نمی‌توان به آن عمل‌کرد.
شاگرد: ما روایت داریم که می‌توان به هفت قرائت نماز خواند اما ایشان «اختلف القراء» را قرینه می‌گیرد تا این را بر «نزل الواحد» حمل کند که هفت تا را جمع کند. خب در این‌صورت مضمون آن خبر واحد نیست، بلکه متواتر است. یعنی باید بگوید این مضمون برای ما متواتر نقل شده. چرا؟ به‌خاطر روایاتی که در «اختلف القراء» هست. چون این مضمون با مضمون «اختلف القراء» متحد است. پس چرا تعبیر به خبر واحد کرده ؟
استاد: ببینید خبری که محفوف به قرینه خارجی است که برای ما تواتر سندی نمی‌آورد. یک خبر آمده و فقیه می‌گوید این خبر قطعی الصدور است. به‌خاطر احتفاف آن به قرائن ولو سند آن یک نفر است. قطعی الصدور بودن یک روایت ای موثوق الصدور بودن آن ملازمه‌ای ندارد با متواتر بودن آن.
شاگرد: اشکالی ندارد، ولی قطعی الصدور که هست. اما ایشان روایت را نمی‌پذیرد. درحالی‌که اگر مضمون آن با دیگری یکی باشد، این روایت قطعی الصدور است.
استاد: قطعی الصدور یعنی قطع به صدور داریم. مضمونش را قطعاً گفته‌اند. اینجا مفاد آن روایاتی که نزول بر هفت را پشتیبانی می‌کند و توجیه می‌کند این است که آن چه که قراء اختلاف کرده‌اند را بخوانید، اما در این روایت گوید اصلاً سبعة احرف وسط نیست. اگر این روایت خبر واحد باشد باید بر صدور همین محتوای خاص قرینه داشته باشیم تا قطعی الصدور شود. شیخ می‌فرمایند نزد ما امامیه این محتوا قطعی الصدور نیست. ولو اگر صادر شده باشد -باقضیه شرطیه می‌گوید- محتوای آن موید به روایات توجیه است. پس لازمه آن این نیست که متواتر باشد. حتی لازمه آن این نیست که قطعی الصدور باشد.
شاگرد: پس اگر به این صورت شد دیگر روایات توجیه، «نزل من الله بسبعة احرف» را ثابت نمی‌کند.
استاد: تأیید می‌کند.
شاگرد: دیگر تأیید هم نمی‌کند.
استاد: می‌کند. دوباره حرف شیخ را عرض بکنم. شیخ فرمودند عامه یک حدیثی دارند که «نزل القرآن علی سبعة احرف»، بعد فرمودند «اختلف فی تاویله». در تاویل و معنا کردن آن اختلاف شده. «اختلف» را در چند قول گفته‌اند. بعد فرمودند این خبر، خبر واحد است، لاوجب العلم اما اگر قرار باشد سراغ محتوای آن برویم و آن را معنا کنیم، اقوال دیگر نیست بلکه این اخیر است. چرا آن‌ها نیست و حال این‌که آن‌ها هم وجهی است؟ شما به چه دلیلی می‌خواهید قول ابن قتیبه را توجیه کنید؟ می‌گویند به روایات توجیه اختلاف قرائت. پس ببینید نمی‌گویند محتوای سبعة احرف قطعی الصدور شد، می‌گویند اگر قرار است این خبر واحدی که صدورش قطعی نیست را معنا بکنیم موییدی از روایات توجیه دارد. شما این را جواب بدهید. شیخ می‌خواهند چه بگویند؟ یعنی می‌خواهند بگویند روایت خبر واحد است، موثوق الصدور هم نیست -لاوجب العلم و لا عملاً- اما اگر قرار باشد برای آن -سبعة احرف- فرض ثبوتی بگیریم ابن قتیبه درست تر معنا کرده. نه ابو عبید و طبری. ابن قتیبة چه معنایی کرده؟ قرائات متعدد. چرا قرائات متعدد بهتر از قول آن‌ها است؟ لما روی عنهم من توجیه القرائات. این است که ذهنیت شیخ را جلو می‌آورد. و لذا بعد از این‌که در عبارت «کله حق و کله صواب» این را دارد،این با آن همگرا است. همان فرمایشی که دیروز شما داشتید؛ می‌توان «کله حق» را به این صورت معنا کرد که قرائات درست هستند. یعنی هم خدا مالک است و هم ملک است. این یک معنایی است. قبلش هم در ذهنم بود. حالت فکر کردن در دلالت‌ها و مراتب قوت و ضعف دلالت در فضای طلبگی بحث بسیار مهمی است. همینی هم که شما فرمودید سبب شد که برای آن صفحه‌ای باز کنم. اگر حوصله کردید نگاه کنید. نام آن هم قوت و ضعف دلالت در اخذ به این‌ها است.

لزوم توجه به قوت و ضعف دلالت در بحث تواتر قرائات

در آن جا من عبارات را دسته‌بندی می‌کنم. این خیلی مهم است. یعنی در عبارات شیخ الطائفه عبارت «کله حق و کله صواب» دلالت قوی‌ای دارد اما مثل قوت دلالت عبارت شهید ثانی «کل مما نزل به الروح الامین» نیست. نظیر همین «کله صواب» روایاتی بود که در این مباحثه مکرر تکرار کردیم. دلالت آن‌ها هم همین‌طور است. در تفسیر منسوب به امام عسگری سلام الله علیه حضرت چه فرمودند؟ ذیل آیه شریفه «قالوا قلوبنا غلف» رسیدند. در این تفسیر منسوب حضرت دو قرائت مطرح می‌کنند و می‌گویند «قالوا قلوبنا غُلف» و «قالوا قلوبنا غُلُف». بعد خود حضرت توضیح می‌دهند و می‌گویند یک قرائت این است که آن‌ها مسخره می‌کردند. یک قرائت این است که آن ها تکبر می‌کردند و خودشان را بالاتر می‌دانستند. لسان تکبر غیر از لسان تمسخر است. بعد حضرت چه فرمودند؟ فرمودند «و کلاالقرائتین حق لانهم قالوهما». این‌ها هم مسخره کرده بودند و هم تکبر کرده بودند. اینجا حضرت فرمودند هر دو قرائت حق هستند. خب ببینید شبیه عبارت شیخ باز می‌آید؛ حضرت فرمودند هر دوی آن‌ها حق است و این کار را کرده‌اند. اما کدام یک از آن‌ها را خدا نازل کرده؟ حضرت که نفرمودند. در اینجا خیلی از وجوه محتمل است. مثلاً یک وجهش این است که خدا یکی از آن‌ها را نازل کرده اما به پیامبرش اجازه داده که از مسخره کردن آن‌ها هم اخبار کند. پس «نزل علی حرف واحد» اما قرائت دیگر هم حق است. یعنی صریح نیست که تعبیر «کلاهما حق» یعنی «کلاهما نزل به الروح الامین». این‌ها خیلی مهم است. من این صفحه را برای دسته‌بندی باز کردم. این عبارات هم همین‌طور است.

ای مثلاً در زیارت آل یاسین ببینید چند بار عرض کردم. شروع زیارت شریفه چیست؟ در آن چیزی که ذیل زیارت آل یاسین منسوب به حضرت است، ابتدا می‌فرمایند «قولوا کما قال الله سلام علی آل یاسین». در مفاتیح هم هست. الآن در منظور ما این نص صریح صد در صدی است؟ صد در صدی نیست. من دارم دسته‌بندی می‌کنم. الآن حضرت می‌فرمایند «قولوا کما قال الله». اگر یک واژه اضافه داشت؟! بلکه نص صریح است. «قولوا کما قال الله فی القرآن». منظور ما صد در صدی است. اما حضرت که نفرمودند. فرمودند «قولوا کما قال الله»، این ظهور می‌شود. نص صریح نمی‌شود.

شاگرد: یعنی احتمال دارد حدیث قدسی باشد؟

استاد: نه، من مقدماتی را گفتم. گفتم عبارات در دلالتشان بر یک مقصود درجاتی از نصوصیت را دارند.

شاگرد: این چه احتمال دیگری دارد که صد در صدی نیست.

استاد: احتمال این است که خداوند «سلام علی آل یاسین» را فرموده اما به نحو حدیث قدسی. ای به امری که به پیامبرش کرده تا اقراء بکند اما «نزل من روح الامین» نبود. خیلی محتملات مطرح است. اما اگر حضرت بفرمایند «قولوا کما قال الله فی کتابه الکریم» دیگر تمام است. دیگر مجالی نیست که بروید و برگردید. در آینده این برای مباحث ما در نظر شریفتان باشد. این دسته‌بندی‌ای که کردم خیلی خوب است. مثلاً در کلمات علماء دیدید که شهید ثانی «نزل به الروح الامین» داشتند و تمام.

ای فهمی که جناب سید نعمت الله جزائری و جناب سید صدر و صاحب مفاتیح که از آن‌ها نقل کرده بودند؛ فهم آن‌ها از اجماع مجتهدین چه بود؟ «نزل به الروح الامین». عرض کردم که این خیلی مهم است. در شرح وافیه در مفاتیح و در خود کلمات سید بود که «معظم المجتهدین من اصحابنا ذهبوا الی ان الکل مما نزل به الروح الامین». یعنی فهم سید و سائر کسانی که با این مخالف بودند

این بود که می‌گویند مقصود آن‌ها این است. یعنی عبارت این قدر صریح و روشن است.
در کلمات علماء فرمایش علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه از آن هایی است که صد در صدی است. نه این‌که ایشان در جلسه طولانی صحبت کردند؛ همه نکات و رفت‌وبرگشت آن‌ها را جوری توضیح داده‌اند که کسی که آن‌ها را می‌خواند دیگر مجال این را ندارد که بگوید شاید علامه می خواسته این را بگوید. مهر تابان را نگاه کنید. می‌روند و برمی‌گردند و می‌گویند همه را جبرئیل آورده. باید این جور باشد. بعد می‌گویند اگر تعدد نبود عرضه اخیره لغو بود. اصلاً این‌که در سال آخر عمر مبارک حضرت دو عرضه شد برای این بود که قرائت ها تفاوت داشت. ببینید تا این اندازه علامه صریح صحبت می‌کند.
شاگرد: علامه حلی را در کدام طبقه قرار می‌دهید؟
استاد: علامه حلی از آن هایی است که نص نیست. نص شهید ثانی است. شهید ثانی است که می‌توانند شما را به مقصود قطعی علامه رهنمون کنند. یعنی نزد من طلبه مدتی طول کشید. عبارات علامه را چقدر رفتم و برگشتم تا مطمئن شوم. اما عبارت شهید این حرف‌ها را ندارد. حتی شهید اول که می‌گویند عشر متواتر است، خب عشر متواتر است و محاملی دارد. صرف این‌که بگویند عشر متواتر است نمی‌شود. بعد از این‌که مجموع چیزها را دیدیم حالا به قطع می‌رسیم. غیر از خود عبارت است. منظور من مدلول تصوری یک کلام با قرینه داخلیه است، نه قرائن منفصله خارجیه. عبارت شهید ثانی با قرائن داخلی خود کلام استقلالا و در حد مدلول تصوری که مطابق مدلول تصدیقی مرادِ ایشان است، تمام است؛ صد در صدی است. منظور من این است.
مرحوم آقای شعرانی را ببینید. ایشان همین را می‌گویند. ولی همه که می‌خوانید می‌گویند پیامبر از همه این‌ها خبر داشتند. خیلی همه عبارت رسائی دارند. اما رسائی است که آن نصی که ما می‌خواهیم نیست. جالب همه این است که بعد خودشان تصریح می‌کنند.

> و در زمان پیغمبر اول جماعتی معلم قرآن بودند از جمله آنان ابی بن کعب وعبد الله بن مسعود معروفترند وهر يك مصحفي داشتند و در پاره کلمات و حروف با یکدیگر مختلف بودند و اختلاف آنانرا پیغمبر ص میدانست چون پیوسته قرآن را بر پیغمبر ص عرضه میکردند و هر چه صحیح نبود منع میفرمود و اینها همه بتواتر معلوم و بدلیل عقل مؤید است[1]

«و در زمان پیغمبر اول جماعتی معلم قرآن بودند از جمله آنان ابی بن کعب وعبد الله بن مسعود معروفترند وهر يك مصحفي داشتند»؛ علامه طباطبائی هم تا اینجا آمدند و جلوتر هم بردند. چطور جلوتر بردند؟ فرمودند نه تنها هر یک مصحفی داشتند بلکه هر یک چند مصحف داشتند. این‌که این را در کجا فرمودند باید بگردیم و پیدا کنیم. شواهد خوبی دارد اما این‌که خیلی روشن باشد. علامه یک عمر کارشان این بوده. رضوان الله تعالی علیه!

مثلاً مالک –که ابن حزم می‌گوید در حد کفر جلو رفته زمانی بود که این‌ها رایج بود- همان جا می‌گوید «ستة الذین فی الشورا کانت لکل واحد منهم مصحف». می‌گوید آن شش نفری که در شورا بودند همه شان مصحف داشتند. یعنی مطلب را دارد باز می‌کند؛ «ای ذلک واسعا». به شاگردش ابن وهب می‌گوید.

ابن حزم که دویست سال بعد می‌آید می‌گوید او نفهمیده که چه می‌گوید. اگر می‌فهمید که کافر بود. درحالی‌که شما در زمان او نبودید. زمان عوض شده و در زمان ابن مجاهد هستید می‌گویید «کان کافرا». مالک که قبلش بود متوجه حرفش بود و حرف شما را هم نداشت.

شاگرد: ابن عربی صاحب کتاب احکام القرآن مالکی است. از مسلم حدیث صریح می‌آورد «کذا انزل و کذا انزل».

استاد: هر چه که افاده کنید باعث خوشحالی ما می‌شود.

«وهر يك مصحفي داشتند و در پاره کلمات و حروف با یکدیگر مختلف بودند و اختلاف آنانرا پیغمبر ص میدانست چون پیوسته قرآن را بر پیغمبر ص عرضه میکردند».

شاگرد:ظهور در این دارد که نزول یک جور است. چون می‌گوید اختلاف آنی که پیغمبر عرضه میکردند.

استاد: بعد می‌گوید: «**و هر چه صحیح نبود منع می‌فرمود**»؛ تقریری معصوم بود.«**و اینها همه بتواتر معلوم و بدلیل عقل مؤید است**». منظور من این است؛ بعد جلوتر می‌روند و می‌گویند اینکه حضرت همه را میدانستند جبرئیل آنها را آورده؟ یا پیامبر اقراء کرده‌اند؟ می‌گویند ما به اینها چه کار داریم؛ یا این است یا آن است. می‌گویند مثل حجیت میماند. مجتهد می‌گوید من از حکم خدا این را می‌فهمم. حالا مصیب باشد یا مخطئ باشد، فتوای او برای ما حجیت دارد. در اینجا هم می‌گویند این قرآن است، حالا واقعش چیست، جبرئیل آورده یا حضرت اقراء کرده‌اند؟ می‌فرمایند هر طور که می‌خواهد باشد. یعنی عبارت در ابتدا طوری بود که نص نبود. ولو می‌گویند که مختلف بود. اما نمی‌گویند که این اختلاف مبدأش چه بود؟ بعد تصریح می‌کنند به اینکه من کاری ندارم. «مدارک قراء»، این ها مطالب خوبی است. من برخی از آنها را رنگی کرده‌ام خودتان ببینید.

---

[1]مقدمه تفسیر منهج الصادقین-شعرانی (ص۲)

طرح بحث تعدد قرائات با نگاه برون دینی با توجه به تدوین تکوین بودن قرآن

آقا فرمودند خلاصه اینها را بگویید. ببینید ما که مباحثه کردیم مهمترین محور در مباحثه ما که الآن هم عرض میکنم، این است؛ اگر ما در ابتدا از بیانات خود ثقلین استفاده نکنیم که قرآن چیست، این بحثها ابتر است. این عقیده من بوده. هفت-هشت سال است که مدام تکرار کردهام. ما نباید این را دست کم بگیریم. و لذا ممکن است از این بحثهایی که نوشته شده برخی از جزوات نوشته شود تا محضر کسانی که صاحبنظر هستند ببینند. اما مبادی ثبوتی بحث مهمتر است. باید مبادی ثبوتی معلوم شود. یکی از آنها این است که معلوم شود قرآن چیست. شما میگویید در این عصری که این همه مطالب هست، شما با یک نگاه درون دینی محدود میخواهید قرآن را حداکثری و فوق حداکثری بکنید؛ شما میخواهید بگویید ابن عباس گفته اگر عقال پای شترتان هم گم شده باشد من از قرآن جای آن را نشان میدهم. این معروف است. اینها فوق حداکثری است. آن هم با نگاه درون دینی که مورد اختلاف شدید است. خب شما با این بحثها چطور میخواهید عرضه کنید؟!

اتفاقا آن چیزی که من در مباحثه عرض کردم این است: این مباحثهای که ما داریم ریختش ریختی است که در سطح مطالب دانشگاههای آکادمیک به نحو برون دینی است. حتی برای کسی است که خدا را قبول ندارد، اینها قابل عرضه است. بحث باید به این صورت جلو برود. نه اینکه بگوییم ما که خدا را قبول داریم، قرآن را هم که قبول داریم میگوییم خدا همه تکوینی را در قرآنش تدوین کرده. خب دیگری میگوید من اصلاً خدا را قبول ندارم. دیگری میگوید من اصلاً اسلام را قبول ندارم. همه بحثها میخورد زمین. عرض من این است اتفاقا ریخت مباحث قرآن کریم و علوم قرآنی ریختی است که شما میتوانید اینها را برای کسی که اصلاً خدا را قبول ندارد مطرح کنید. اما بهصورت قضیه شرطیه.

قضیه شرطیه به چه صورت است؟ بلاتشبیه کسی هست که رمان ننوشته باشد؟! ولو مثل من رمان نخوانده اما رمان شنیده. خب رمان چیست؟ همین که کتاب را باز میکنید میدانید که نویسنده آن را نوشته است. یک چیز دروغ و خیال پردازی است. خب به کسی که خدا را قبول ندارد میگوییم رمان خواندی یا نخواندی؟ کتاب رمان دیدی یا ندیدی؟ خب کتاب رمان را میخوانی و خودت را در فضای ذهنیای که او ترسیم کرده میبری. جلو میروی و تا آخر هم سر میرسد. یک رمان را خواندی. وقتی شما رمان میخوانی اگر یک فرد عادی باشید یک قصهای را خواندهای و تا آخر رفتهای. اما اگر رمان خوان باشی، جامعهشناس و اقتصاد دان هم باشی، طبیب هم باشی، عالم باشی، وقتی شروع به خواندن رمان میکنید میبینید که این رمان نویس اقتصاد دان است. محال است رمان نویسی

که اقتصاد دان نیست اینها را بگوید. تشخیص میدهید. چرا؟ میگویید اینکه کلش رمان است، شما از کجا میفهمید؟ رمان بودن که منافاتی ندارد. چون او یک نظمی را فرض گرفته است. در نظمی که رمان نویس فرض گرفته، در نظم مفروض او شما حکمت میبینید. گاهی در نظم مفروض رمان او سفاهت میبینید. میبینید یک آدم بی خودی یک چیز نوشته است. این خیلی روشن است. ببینید کدام ذهن تحصیلکرده است که این را نپذیرد. رمانی که اساسش بر فرض و تخیل است چون یک نظمی را فرض میگیرد شما میتوانید از نظم حاکم بر آن رمان چیزهایی را کشف کنید. حکمت را به نویسنده نسبت بدهید. عین همین حرف را ما برای علوم قرآنی داریم. بهعنوان قضیه شرطیه میگوییم. میگوییم شما الصاً خدا را قبول نداشته باش. رمان که خواندی! فرض میگیریم که یک خدایی هست. فرضش که محال نیست. این عالم را او آفریده. تو قبول نداری نداشته باش. اما این نظام فکری را روی فرض بنا کن که خدایی هست که قادر مطلق است. عالم مطلق است. فقط اینها را تصور کن و روی نظام فکری فرض بگیر. حالا جلو برو و بگو این خدایی است که هست، باز فرض میگیریم این خدا میخواهد قدرت و علم و عالمی را که آفریده تودینی کند. میخواهد آن را بهصورت یک کتاب در بیاورد. ببینید باز میخواهد روی فرض جلو برود.

خدایی که فرض گرفتیم همه چیز را میداند و همه چیز را خلق کرده، فرض بگیریم که میخواهد تودینی کند، چجور تودینی میکند؟ راهها و طرقی دارد. گاهی برای این طرق بیاناتی میآوردی که سفیهانه است؛ میگوییدی این خدا پنبه ای را خلق میکند و بعد آن را میریسد، بعد از آن کاغذ درست میکند؛ کاغذی که از این کهکشان تا آن کهکشان میرود ...؛ یک چیزهایی میگوییدی که او هم شروع به لبخند زدن میکند. میگوید خدای شما ...؛ چندین زمین باید خلق کند تا پنبه ای باشد که بتواند کاغذ به این وسیعی طومار را بیافریند.

خب این یک فضا است. یعنی از نحوهای که شما نظم را برقرار میکنید میفهمد نظمی است که میخواهید عوامانه و روی سذاجت ذهن جلو برود. اما یک وقتی است که میگوید این خدایی که فرض گرفتید حالا میخواهد کتابش را تودینی کند. چگونه تودینی میکند؟ این قدم دوم است که عرض کردم مهمترین چیز در مباحثه ما است. تحدی؛ رمز تحدی چه بود؟ اساس کار ما و بحث ثبوتی ما به رمز تحدی بود. الصاً چرا نمیتوانند مثل قرآن بیاورند؟ چرا قرآن معجزه است؟ وقتی قرآن میفرمایند اگر همه جمع شوید نمیتوانید بیاورید، چرا؟ اگر همه نتوانستید بیاورید «فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»[1]. آن وقت است که میفهمید این کتابی است که خدا تودینی کرده. غیر او نمیتواند تودینی کند.

در این فضا چه چیزی به کار میآید؟ قبلاً عرض کردم. مهمترین چیزی که قرآن جلب نظر میکند این است؛ در موردی هم که برای کافر میگوییم این است؛ میگوییم نعوذ بالله در این رمانی که برای تو میگوییم فرض میگیریم خدایی که همه را آفریده از روز اول پیامبرانی را آورده که این جور نیست که یک دفعه این تودینی را نازل کند. از روز اول خلقت برای این تودینی زمینهسازی کرده. پیامبرانی که آمدند...؛ در روایتی که در کتاب الاوائل ابوهلال عسگری است–شاید در جای دیگری هم باشد- میگوید اول وحیی که نازل شد حروف مقطعه بود؛ حروف نورانی بود. همه اش نه چهارده نورانی؛ خداوند این حروف را بر قلب آدم علیهالسلام وحی کرد، «فی قوالب نورانیه». این اول وحی الهی است. یعنی اساساً شروع وحی به ظهور این حروف بوده.

---

[1] هود۱۴

علم نشانه شناسی و رابطه آن با حروف مقطعه

آن سال‌هایی که مباحثه می‌کردیم در چندین جلسه راجع به این روایت شریف بحث کردیم. عنوانش در فدکیه این است: «حدیث ما أنزل الله تعالی کتابا و لا وحیا إلا بالعربیة[1]». شما نباید زبان عربی را دست کم بگیرید. اگر خدای متعال واضع لسان عربی بوده خط هم همچنین است. اگر ما نگاه دیگری داریم برای ما خیلی آشنا است. عالَم برای خودش است. از روز اول هم طوری هدف گیری می‌کند که کتاب خودش را انزال کند؛ «لایفوته شیء».

لذا حتی اگر برون دینی هم نگاه کنیم روی قضایای شرطیه جلو می‌رویم. قضیه شرطیه ای که خداوند می‌خواهد تدوین کند الآن می‌خواهد جلو برود. می‌دانید که این قضایای شرطیه چرا مهم است؟ به‌خاطر این‌که الآن در زمان ما مبادی فهم این‌ها فراهم است. سال‌های قبل خیلی روی این تأکید کردم. چندین هزار سال نوابغ بشر کار کردند، کمکم از قرن بیستم فهمیدند کاری که بشر شبانه‌روز زندگی‌اش آغشته به آن بود سنگین ترین علم بشر است. علم نشانه شناسی. نشانه به همین ساده گی؟! بله. سهل ممتنع است. علم سهل ممتنع است. یعنی ساده‌ترین کار برای بشر تسمیه، عَلَم گذاری و نشانه گذاری بوده. ولی این عمل به قدری غموض دارد که تدوین این علم تازه در قرن بیستم شروع شده. الآن هم می‌گویند در مراحل اولیه آن است.

این علم یکی از مهم‌ترین مبادی مباحث تفسیری ما است. یعنی اگر دانشمندی باشد که در رشته نشانه شناسی پیشرو باشد وقتی می‌گوییم بیا یک رمان بشنو، می‌گوید عجب! خیلی دارید حرف می‌زنید! خب این حرف‌ها چیست؟ یکی از آن‌ها این است: وقتی قرآن کریم صحبت می‌کند می‌گوییم از روز اول پیامبرانی که می‌آمدند می‌گفتند آخرین کتابی که خدای متعال قرار است بفرستد خصوصیتش این است که با حروف مقطعه است؛ یاتی بکتاب بالحروف المقطعه. حروف مقطعه چیست؟ «الم و ...».

ببینید قرآن کریم آشکارا می‌گوید اگر شما سراغ من می‌آیید من شما را به بسائط کلام رهنمون می‌کنم. یعنی اول به شما کلامی نمی‌گویم که اینطور باشد «بفرما این حرف من!». من یک چیزهایی می‌گویم که نظر شما جلب شود. بیست و دو وجه گفته‌اند.

عرض کردم جالب است که حرف ابوفاخته را نگفته اند. در قرآن کریم این چیز کمی نیست. بینی و بین الله وقتی خود من طلبه شده بودم چقدر در آیات محکم و متشابه فکر کردم. چرا؟ چون طلبه طلبه شد، می‌گوید آیات محکم چیست؟ شما می‌خواهید آیات متشابه را به محکم ارجاع بدهید. چند مثال از محکم برای من بزنید. همان هایی که خودمان می‌دانیم را مثال می‌زنید و مباحثات طلبگی شروع می‌شود.

شاگرد: در مباحثه محکم، متشابه می‌شود.

استاد: خود آیه محکم و متشابه، چه هنگامه ای است! بحث‌های مفصلی است. حدیث را بخوانم.

> عن جعفر بن محمد عن أبيه ع قال ما أنزل الله تعالى كتابا و لا وحيا إلا باللعربية فكان يقع في مسامع الأنبياء ع بأ لسنة قومهم و كان يقع في مسامع نبينا باللعربية فإذا كلم به قومه كلمهم باللعربية فيقع في مسامعهم بلسانهم و كان أحدنا لا يخاطب رسول الله بأي لسان خاطبه إلا وقع في مسامعه باللعربية كل ذلك يترجم جبرئيل ع عنه تشريفا من الله عز و جل له[2]

«ما أنزل الله تعالى كتابا و لا وحيا إلا باللعربية فكان يقع في مسامع الأنبياء ع بأ لسنة قومهم»؛ جوهره وحی به زبان عربی است. وقتی سراغ پیامبران می‌آمد مبدل داشت. به زبان قوم‌شان تبدیل می‌شد. یعنی اساساً رخت وحی با عربیت جوش خورده است. این تعبیری کمی است؟!

تازگی برخورد کردم. زنادقه سایت‌هایی علیه اسلام دارند و می‌نویسند. صفحه‌ای باز کرده بود و در مطلبی که می گویند در قرآن حدیث با عنصر آهن موافق است را نوشته بود. ردش چه بود؟ چیزهایی است که برون دینی است. در اینجا دیگر نباید نگاه درون دینی داشت. اگر خدا را هم قبول ندارید نداشته باش. حدیث بیست و شش است. گفته بود مسلمانان برای قرآن معجزه درست کرده‌اند! گفته‌اند عدد آن بیست و شش است که با عدد جدول تناوبی یکی است. حال می‌خواهند در کنند. چجور در کند؟ اینکه معجزه قرآن نیست، معجزه زبان عربی است! ای بیچاره! ما هم همین را می‌گوییم. هیچ وحیای نیست مگر به زبان عربی.

اصلاً چرا می‌گوییم واضع زبان عربی خدا است؟ به‌خاطر اینکه خدای متعال از اول لسان عربی را گذاشته تا قرآن را به این زبان نازل کند. و لذا حدیث اینچنین می‌شود. من از کتاب نجیب ماهر یادم هست. جابر بن حیان می‌گوید امام صادق به من فرمودند جابر! اگر می‌خواهی مزاج فلزات دستت بیاید به زبان عربی حسابشان کن. بعد فرمودند طلا را ذهب بگیر. با ذهب است که می‌توانید جلو بروید. اما اگر «طلا» گرفتید چیز دیگری می‌شود. دوم هم گفتند ببینید در سوره حدید هم آیه بیست و ششم است. خب به این زندیق می‌خواهیم جواب بدهیم. یکی روی آن می‌گذاریم تا معجزه درست کنیم، قرآن را باز می‌کنید و می‌بینید آیه بیست و پنجم است! از این جواب‌ها! خب باباتو بسم الله را در سوره حساب نمی‌کنی. وقتی آن را آیه ندانی بیست و پنجم می‌شود. و الا اگر شما نزد شیعه بیایید می‌گویند بسم الله هم آیه است. لذا بیست و ششم می‌شود. البته من نمی‌خواهم بگویم اینها حرف‌های درستی است. هنوز روز این حرف‌ها مانده است.

---

[1]علل الشرائع ؛ ج ۱ ؛ ص ۱۲۶

[2]همان

تعدد قرائات در اداء و ارتباط آن با معانی مختلفه

شاگرد: جای یک چیز در اینجا خالی است. در این شاکله ای که ترسیم کردید جایگاه تعدد قرائات در این شاکله چیست؟

استاد: ببینید وقتی بنا شد که ریخت حروف مقطعه، استخراج قرآن از اینها باشد و بین حروف مقطعه با قرآن ارتباطی باشد..؛ در المیزان هم که بحث ایشان در حروف مقطعه بین معانی است. و بیشتر از این است. یعنی ایشان نمیخواهند ما را نفی کنند. در چنین فضایی تواتر قرائت در اینجا خودش را نشان میدهد. وقتی میخواهد تدوین تکوینی شود ما در متن تکوینی عناصر تکوینی چند منظوره داریم. یعنی مثل منشور داریم، کره هم داریم.

اگر بخواهم مثال خیلی محسوسی بزنم؛ وقتی شما در بیرون نگاه میکنید میبینید توپ داریم و هره هم داریم. یعنی در اشیاء خارجی ما چیزهای متخلف و چند وجهی داریم. چند منظوره. نشانههای چند منظوره خودش بحث سنگینی است. در چنین فضایی اگر ما بخواهیم کلامی را ای به نحو نگاشت ای اخبار -چه اخبار از حیث معنا و چه از حیث نگاشت ترسیمی- در اینجا راه برای شما باز است که همانطوری که تکوین هست در اینجا بازتابش بدهید.

شاگرد: با تعدد قرائات؟ ضرورت تعدد قرائات در اینجا خودش را چطور نشان میدهد؟

استاد: یکی از بحثهای خوبی که عدهای گفتهاند این است که در نحوه اداء کلمات، معنایشان تغییر نمیکند. مثلاًاگر «و ال الضالین» را به هفت الف مد بدهید یا به دو الف معنایش فرق نمیکند. آن را به حدر بخوانید یا به تحقیق بخوانید، فرقی نمیکند. با عجله بخوانید یا کند بخوانید، فرقی نمیکند. به این ها نحوه اداء لفظ می گوییم، که در معنا تصرفی نمیکند. اما اگر فضا را برگردانید و بگویید هر لحن صوتی و کیفیت صوتی، طبعاً با یک معنا مرتبط است. طبعاًارتباط دارد. وقتی شما میکشید با یک معنا طبعاًارتباط دارد. وقتی تند میخوانید طبعا با معنایی ارتباط دارد. آن هم نه یک معنا، با چند معنا. وقتی یکی از آنها شروع شد بقیه آنها هم میآید.

ابنسینا گفته بود؛ نزد مالرفته بود و زرنگ بود. مال او را چوب میزد و میگفت بگو الف، اما او نمی گفت. گفتند چرا نمیگویی؟! گفت میدانم وقتی بگویم الف بعد میگویی بگو باء! الف را نمیگویم که باء را هم نگویم. حال هم اول فرضی که ثابت میشود میبینید دنبالهاش هم میآید.

اگر شما پذیرفتید که نحوه اداء در لطائف معانی اثر گذار است، این لطائف معانی نفس الامریت دارد یا ندارد؟! در نظام تکوین دخالت دارد یا ندارد؟! اگر به این صورت است ما از درک آن ضعیف هستیم. در علم خدا وقتی میخواهد کتابش را تدوین کند برای تمام مراتبی که برای طیف این حروف و انواع آن هست، میتواند اقراء قرار دهد. مختار در اقراء قرار دهد. ابوالفضل رازی چه گفت؟ گفت قرآن به قدری تاب دارد که اگر تمام ملت اسلامیه و هر فرد مسلمان که با قرآن انس دارد-با شرائط؛ اولین شرطش هم این است که قرائت او به شبکه وصل باشد- هر مسلمانی مثل عاصم و

... که اختیار دارد، قرآن تا بش را دارد که جدا جدا اختیار داشته باشند. من عرض میکنم بالاتر از این است. هنوز مطلب بالاتر از آن است. اما ما فعلاً در فضای قضیه شرطیه هستیم.

تکون مرکبات از بسائط در عالم و تدوین نگاشتی آن در قرآن

من طلبه عرض می‌کنم مثل زندیقی که خدا را قبول نداشت ولی با قضیه شرطیه می‌گویم اگر خدایی باشد، اگر علم مطلق داشته باشد، اگر بخواهد این علمش را تدوین کند، چه کار می‌کند؟

یک راهش این است که از بسائط شروع می‌کند و مرکبات عالم را با بسائط سامان می‌دهد. زندیق می‌گویی حرف چرتی زدی؟! می‌گویی که این چرت نیست. چرا؟ وقتی کار کرده می‌بینند عالم به این صورت است. شما عناصری داری که بسیط است؛ الکترون و پروتون؛ با تعداد اینها می‌بینی چقدر مرکبات تولید می‌شود! اگر شما بخواهی کل شیمی را سامان دهی می‌گویند اول سراغ جدول توانبی بروی. تا آن را یاد نگیری من برای تو چه بگویم؟! اول آن را یاد بگیر، وقتی بسائط را یاد گرفتی حالا سراغ شیمی بیا. بعد شیمی آلی و شیمی ... را برای شما بگویم. قرآن کریم می‌گوید اول سراغ بسائط برو. خدا که می خواسته عالم خودش را تدوین کند از بسائط شروع کرده. شما به هر کسی که یک ذره فهم داشته باشد این را بگویی، می‌گوید حرف سفیهانه است؟! می‌بینند سر و پای آن حکمت است. یعنی نحوه نگاشت تکوینی در یک لوحی که لوح پنبه نیست.

«فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ[1]»، رق پوسته بزغاله نیست. ببینید آیه شریفه چه دم و دستگاهی است؟!

«نِ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ[2]»، این مدادش چه دم و دستگاهی است؟! نون مرکب است. این دم و دستگاهی که قرآن به پا می‌کند که این دم و دستگاه تدوینی را توضیح می‌دهد، هر کسی که ذهن جوال و فهمی داشته باشد، این نظام را یک نظام منظم دقیق می‌داند. عین همینی که عرض کردم. ولو بداند و اعتقاد داشته باشد که این کتاب رمان محض است. ولی از نظم این رمان می‌فهمد که در آن اقتصاد، جامعه‌شناسی، نحو، صرف و ... هست. چرا؟ چون طوری تنظیم کرده که اینها در آن هست.

شما در علوم قرآنی اگر درست جلو بروید می‌توانید بالاترین غذا را برای کلاس‌های فنی تأمین کنید. چندین سال است که این را عرض کردم. اما اینکه چه زمانی محقق شود، نمی‌دانم. در آن صورت تعدد قرائات یکی از شرائط لازمش است. یعنی ما داریم خودمان را از تراث امت اسلامی به صرف برخی از چیزها محروم می‌کنیم.

اینها حالات طلبگی خودم است که عرض می‌کنم. ببینید از قرن یازدهم چه کار کرده‌ایم؟! شما فکرش را بکنید. از قرن یازدهم می‌گویی «معظم المجتهدین من اصحابنا ذهبوا الی ان الکل مما نزل به الروح الامین علی قلب السید المرسلین صلوات الله علیه» بعد می‌گویی ائمه معصومین فرموده‌اند «حرف واحد انما الاختلاف یجیء من قبل الرواة»، پس مجتهدینی که مرتب در کتاب هایشان می‌گویند اجماع است، اشتباه کرده‌اند. داریم مجتهدین ما هستند و اجماعات هم در کلامشان فراوان است، تصریح هم می‌کنیم «ذهبوا الی ان الکل نزل بها ...»، بعد می‌گویی روایات اهلبیت که این را نمی‌گوید! یعنی ده قرن همه آنها می‌گفتند اجماع ما است. صاحب مفتاح الکرامه

فرمودند «تواتر نقل الاجماع». یعنی همه اینها خلاف روایت اهل البیت است. ذهن ما این را می‌پذیرد؟! بزرگان و اعلامی که هستند که می‌گویند باید بگوییم الشایع فی اخبارهم. یک وقتی است که می‌گوییم معذور بوده‌اند و ندیده اند، یادشان نبوده، در دستشان کتاب نبوده، اما یک وقت است که شیخ و طبرسی فرمودند «الشائع فی اخبارهم». در کافی آمده، دست همه بود. چه کسی است که کافی نخوانده باشد؟! شما اینها را چطور جفت و جور می‌کنید؟! معلوم می‌شود که در اینجا یک چیز شده است.

آن چیز چیست؟ یک نحو تغییر فضای حاکم بر بحث علمی است. فضای حاکم بر بحث علمی تغییر کرده. حالا اینکه چطور تغییر کرده باید برسیم. و الا این خیلی چیز عجیبی است که بگوییم همه در آن اجماع، خلاف اهل البیت علیهم‌السلام مشی می‌کردند. آن هم در محل ابتلاتریِ مسأله که قرآن و قرائات آن است.

آن چیزی که عرض من است این است که تعدد قرائات یک تراث عظیم است. برای اهل‌سنت نیست. چرا از قرن یازدهم به بعد این مسأله برای سنی ها شده و حال آنکه وقتی الاجازات بحارالانوار را ببینید متعدد نقل می‌کنند که فحول علماء در اینها، این علماء بوده‌اند. کارشان این بوده. اما از قرن یازدهم به بعد فراموششان شده. چرا؟ به‌خاطر اینکه این تراث از قرن یازدهم کم‌کم فاصله گرفته و الا قبل از آنکه اینطور نبوده.

شاگرد: یعنی مقصود حضرت عالی این است که ما باید دوباره به آن فضا برگردیم؟!

استاد: و تراثی که از یک بحث علمی به فراموشی سپردیم –نمی‌گوییم آنها را احیاء کنیم- حداقل از آنها بحث کنیم و ببینیم درست بوده یا نبوده؟

---

[1] الطور ۳

[2] القلم۱

اثر اتساع اطلاع در بحث قرائات: جواب داشتن در مقابل شبهات منکرین قرآن

شاگرد: بعدش چه می‌شود؟

استاد: بعد از این‌که این کار را کردی، می‌دانی لازمه اش چه می‌شود؟ لازمه اش این است: یک آمریکایی در یمن دید مصحف صنعاء از سقف بیرون آمد، خوشحال می‌شود که این اسراری علیه اسلام است؛ یعنی آن را آماده می‌کند و مثل یک بمب اتمی کل اسلام را از بین می‌برد. چرا خیال می‌کنیم که بمب اتمی است؟ به‌خاطر این‌که همین ذهنیت‌ها در ذهن او بوده. ذهن ساده غیر تخصصی راجع به قرآن داشته. وقتی این مباحث صاف می‌شود به او می‌گویی این حرف تو خنده‌دار است. تو که به خیالت می‌رسد یک چیز نوی را آورده‌ای، صدها مطلب مکتوب روشن برای تو عرضه می‌کنیم که ما این‌ها را از روز اول می‌دانیم.

مثلاً یکی از چیزهای خیلی ساده اش و مطلبی که مسلمان و کافر هم ندارد، این است: البدایه ابن کثیر کتاب تاریخ است. همه می‌توانند آن را بخوانند. کوموئیست، یهودی و... می‌توانند آن را بخوانند. البدایه را باز کنید، وقایع سال ۳۹۸ را ببینید. می‌گویی در بغداد مصحفی پیدا شد که برای عبدالله بن مسعود بود. نزد قاضی القضات بغداد آوردند. حالا هر عاقلی در اینجا بود می‌گفت قاضی القضات مصحف را نگاه می‌کرد و می‌گفت به به! چه مصحف قدیمی و خوبی است! می‌گفت خیلی هم خوب است. اما قاضی القضات چه کار کرد؟ «فامر باحراقه». گفت که آن را آتش بزنید. آتش هم زدند. می‌گویی در بغداد یک نزاعی شد!

این کلام ابن کثیر شاهد این است که همانطور که الآن در نیمه شعبان کربلا شلوغ می‌شود در آن زمان هم رسم مستمر بوده. خیلی ها می‌گویند این‌ها را برای خودشان در می‌آورند! کجا در می‌آورند؟! ابن کثیر می‌گوید وقتی مصحف ابن مسعود را احراق کردند رواضِ در نیمه شعبان به کربلا رفتند و آن قاضی القضات را نفرین کردند. بعد از آن در بغداد فتنه عظیمی به پا شد. آن قاضی فرار کرد. بعد می‌گوید برای این‌که سنی ها تلافی کنند، گفتند ما هم شیخ مفید شیعه را می‌کشیم. شیخ مفید هم احساس خطر کرد و از بغداد بیرون رفت. این‌ها را ابن کثیر می‌آورد. نگاه کنید خیلی جالب است.

سؤال من این است: الان به این آمریکایی بگویند مصحف ابن مسعود که یک چیزی نیست که ما ندانیم. مصحف امیرالمؤمنین یک چیزی نیست که شیعه ندانند. این‌ها یک چیزهایی است که همه مسلمانان می‌دانند. کار عثمان را هم می‌دانند. این‌که بعد از آن هم خود مسلمانان جمع شدند و عثمان

ار بهخاطر آن کشتند ار هم میدانند. یکی از مهمتریں ادله کشتن عثمان همین بود. اینها ار میدانند. پس شما چیز مهمی ار کشف نکردهای. داری میگویی یک لوحی هست که لایه زیریں آن مصحفی است که با مصحف فعلی تفاوت دارد. بله، لایه زیریں آن مصحف ابن مسعود بوده، بعد که قرائات دیگر رایج شده بود دیگر مصحف این مسعود محل ابتلای قاری و مقری نبوده، روی آن دیگری ار نوشته اند. ظاهراً پوست گاو بوده. پوست گاو به این صورت است که چندیں لایه روی آن نوشته می شده. الآن با تجهیزاتی که هست لایههای زیریں ار میخوانند.

یکی از سادهترین لوازم این بحث همین است. یعنی وقتی اینها ار میگویند دیگر آرام هستیم. اما وقتی این مباحث صاف نباشد و اطلاعات صاف نباشد، همان بمبی که این بی خبر جاهل –که به خیالش چه کاری کرده!- درست کرده در ذهن ما هم منفجر میشود. چرا؟ چون جاهلیم. چون مبادی اشتباهی داریم. چون قدر تراثی که داشتیم ار ندانستیم. حالا بگوییم حالا بیا جواب بده؟ تمام شد.

تحریف ناپذیری قرآن و رابطه آن با حروف مقطعه و تدوین تکوینی

شاگرد: فرمودی ما در مقابل عامه که می‌گویند شیعه قائل به تحریف است... .

استاد: این هم یکی دیگر است. آقا مقاله آن را هم نوشته اند. تعدد قرائات مهمترین عامل برای صیانت قرآن از تحریف. یعنی شما کل فصل الخطاب مرحوم نوری را ببینید. مبنای این کتاب این است که واحد است. این مبناء را عوض کنید، کل این کتاب روی هوا می‌رود. یعنی تمام ادله اشان سر جایش است و لازمه اش هم تحریف نیست.

شاگرد: دیگر لازم نیست که بگویی‌م شما قائل به تحریف هستید.

استاد: اصلاً ما با قائل به تحریف چه کار داریم. اصلاً نباید اینطور حرف بزنیم. من همین را می‌گویم.

این هم در این مقاله هست که قرآن کریم تحریف ناپذیر است. چرا؟ چون ریخت ریخت حروف مقطعه است.«أُحْكِمَتْ آياتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ[1]». اگر ما جوهر قرآن را فهمیدیم یعنی ریخت آن طوری است که نمی‌توان آن را تحریف کرد. می‌شود یک جای آن را اشتباه نوشت. اما این اشتباه نوشتن است نه تحریف. مثال‌های آن را هم عرض کردم. قبلاً هم توضیح دادم. جالب این است که شما می‌توانید در مصاحف مختلف، سبعة احرف را با معانی مختلفی که دارد پیاده کنید. مثالی بزنم شما ببینید. جدول ضرب یک نظم ریاضی دارد که بچه و بزرگ آن را یاد می‌گیرند. اگر شما یک جدولی بیاوری که از یک تا ده است، فوری بچه‌ها هم می‌فهمند. حالا می‌خواهی یک جدول ضربی بیاوری که ردیف آن از سیصد و پنجاه دو تا شش‌صد و دو باشد، این ستون آن هم از دویست پنجاه و دو تا دویست هفتاد و پنج باشد. می‌توانید این جدول ضرب را تنظیم کنید؟ سریع تنظیم می‌کنید. برای اینکه بلد هستید. اما کسی که نگاه کند چیز عادی نیست. اگر شما جدول ضرب را بلد باشید می‌بینید که جدول ضرب تحریف ناپذیر است. می‌توانید اشتباه کنید و روی جدولش یک چیزی بنویسید، اما بعد فوری می‌گویید این آن نیست. جدول ضرب را که نمی‌شود تحریف کرد. چرا؟ چون برای خودش نظم دارد. «یستخرج القرآن». این حرف ابوفاخته که از اصحاب خاص امیرالمؤمنین است خیلی بلند است. می‌گوید قرآن طوری است که کل آن را می‌توان از حروف مقطعه بیرون کشید. و لذا است که شما می‌گویید تمام سبعة احرف از حروف مقطعه در می‌آید. ائمه هم فرمودند.

مصحف حضرت صدیقه سلام الله علیها؛ حضرت چه فرمودند؟ «ما من قرآنکم فیه شیء». از این قرآنی که مانوس شما است در آن چیزی نیست. در کتاب مجلسی اول هست. فرمودند این جور که از مشایخ ما نقل شده تمام مصحف حضرت صدیقه سلام الله علیه با حروف المقطعه است. یعنی

اگر ام مصحف حضرت را ببینیم سر در نمیآوریم. خیلی جالب است. مرحوم مجلسی میگویند. مصحف حضرت صدیقه به حروف مقطعه است. من اینها را آوردهام. در فدکیه موجود است.

پس تا جوهره قرآن را نفهمیم؛ نعوذ بالله آن رمانی را که عرض کردم میتوانیم برای کافر بگوییم؛ اگر کافر فهیم باشد میبیند که در این رمان حکمت و نظم است. در این رمان سفاهت نیست. این رمان حرف میزند. دارد مطالب را درست و متین ادا میکند. ما میتوانیم با صبغه برون دینی علوم قرآنی را مطرح کنیم. با شرطی که به بیانات خود ثقلین توجه کنیم که میگویند قرآن چیست. اما سهمی که روایت ابوفاخته در تفاسیر ما دارد این است که میگویند ابوفاخته گفته «هن ام الکتاب یری علیه». قبلاً اینها را عرض کردم. سهم ابوفاخته فقط «یری علیه» میشود.

امروز میخواستم از زرکشی بگویم اما وقت گذشت. در این دو هفته حتماً روی این تأمل کنید. مبادی مهم و محورهای مهم در بیانات ثقلین برای اینکه تعریف اینکه قرآن چیست؟ روی اینها چشم نبندیم. مثلاً به نظرم ثعلبی یک عبارت کوتاه آورده است. شما ببینید که حضرت امیرالمؤمنین چقدر مطلب در این گذاشتهاند.«لکل کتاب صفوة»، صفوه یعنی خالص و خالصه. «و صفوة هذا الکتاب حروف التهجی[2]». به نظرم مرحوم طبرسی آن را آوردهاند. چیست که حضرت آن را در این روایت نگذارند؟! اما ما در میشویم و میرویم. وقتی در میشویم که تقصیر آنها نیست. شما میگویید چرا بیشتر توضیح ندادند؟!

---

[1]هوده ۱

[2]تفسير الصافي، ج1، ص: 91؛ و في المجمع عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال لكل كتاب صفوة و صفوة هذا الكتاب حروف التهجي.

توجه به عدم اختلاف قراء در نحوه قرائت حروف مقطعه

این را هم می‌خواستم بگویم؛ من از شما سؤالی می‌کنم. این همه اختلاف قرائت که هست، در یکی از

این اختلاف قرائات هست که وقتی می‌خوانند «ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ[1]»، بخوانند «صود»؟! بخواند «صال»، بخواند «صاع»؟! هست ای نیست؟! به اینها فکر می‌کنیم ای نمی‌کنیم؟! در هیچ مصحفی هست که در «و القرآن ذی الذکر»، دال آمده باشد؟! هست ای نیست؟! هیچ مصحفی نیست. هر مصحفی را که باز کنید می‌بینید تنها «ص» منفرد است. اما احدی طور دیگری نخوانده است. این امر ساده‌ای است که ما از کنار آن در می‌شویم. مهمترین چیزی که به‌عنوان یک طلبه یاد هست... .

شاگرد: یعنی می‌خواهید بگویید در حروف مقطعه اختلافی نیست؟

استاد: در اسماء آن، در تلفظ آن. یعنی اصل محور برای مسلمانان حروف مقطعه است. اصل حروف مقطعه بر سماع است. نه بر مصحف. این چیز کمی است؟! اما ما همینطور از کنارش در می‌شویم و

می‌رویم. در نقل دارد وقتی حضرت آمدند و حالشان تغییر کرده بود...؛«يا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ[2]». شرائطی بود که ما خبر نداریم. در آن روایت هست که از ناحیه خداوند خطاب آمد که بلند شو؛ کتابی به تو می‌دهم که «لایغسله الماء». هر کتابی را می‌توان با آب بشویند و محوش کنند. به تو ای پیامبر کتابی می‌دهم که «لایغسله الماء». این کتاب را آب نمی‌تواند بشوید. آتش نمی‌تواند آتشش بزند. از بین رفتنی نیست. چه زیبا تعبیر می‌کنند به «انا سنلقی علیک قولا ثقیلا». انجیل را آنها می‌نوشتند. اصلاً قرائت نداشتند اما اینها کسانی هستند که «انا سنلقی علیک قولا ثقیلا».مسلمانان کجا این واضحات را جلا نمی‌دهند؟! کدام یک از حروف مقطعه هست که در اسم آن اختلاف داشته باشیم؟! در سماع حروف مقطعه؟! الآن «یس» را یاسین می‌خوانیم. «طه» را طاها می‌خوانیم.

البته در خود حروف مقطعه اختلاف قرائت هست اما نه این‌ی که منظور من است. در نحوه ادا و خصوصیات آنکه مد باشد نباشد، وقفش چطور باشد؟!

---

[1]ص

[2]المدثر ۱

زبر و بینات اسماء حروف

شاگرد: مگر عرب «ص» را صاد تلفظ نمی‌کنند؟

استاد: من اینها را بحث کرده‌ام که می‌گویم. سوره مبارکه ق که شروع شد، وجوهی که در مورد ق گفتم را ببینید. من به تفصیل عرض کردم. ما حتی به الفبای فینقی رفتیم، بسیاری از این نام ها در الفبای فینیقی است. برخی از آنها در غیر آن است. اینکه نام های اصلیه آنها چیست؟ چرا به «الف» الف گفته شده؟ اینها را مباحثه کردیم. اینکه «ص» چرا صاد است؟ اینها مطالب خوبی است. وقتی شما پی جویی می‌کنید...؛ وقتی شما به الفباها می‌روید اصل ها مختلف می‌شود اما نزد مسلمین سماع صوت نسبت به این حروف واحد است. این از کجا آمده؟ شما کتابها را زیر و رو کنید. قاموس های زبان چه زمانی نوشته شده؟ بعد از قرآن. قبل از قرآن کجا بوده که وقتی «ص» را می‌نویسند باید صاد خواندە شود؟! در علم حروف به اینها حروف زبر می‌گویند. «بالبینات و الزبر». هر حرفی اسمی دارد. مثلاً «الف»، بینات و زبر آن چیست؟ حرف «ص» بینات و زبرش چیست؟ «ص» زبر و بینات دارد. زبر آن «ص» و بینات آن «ال و داد» است. «سین»، زبرش «س» است و بیناتش «یاء و نون» است. لذا می‌گویند «س» اعدل الحروف است. اعدل الحروف یعنی مثل دو لنگه هستند. «س» ۶۰ است و «یاء و نون» هم ۶۰ است. این اسمها این قدر مهم هستند. یعنی «س» ۶۰ و «یاء و نون» هم ۶۰ هستند. دو لنگه برابر هستند. اما «ص» و «الف» به این صورت نیست. اول مجمع آمده امام صادق علیه‌السلام فرمودند «ان لالف ست صفات». یعنی حتی در نقش «الف» حضرت این را می‌فرمایند. اینها چیزهایی است که ذهن را رهنمون می‌کند به مبادی علوم قرآنی؛ به اینکه خدای متعال جوهره قرآن را از روز اول چطور تنظیم کرده تا بگوید «ایتی بکتاب بالحروف المقطعه»؟ همه اینها منظم است و دم و دستگاه دارد. ما دور هستیم. اگر نعوذ بالله حتی به‌عنوان رمان هم دنبال آن بروی می‌بینی‌م که مدام به هم پیوند می‌خورد. یک جدول بسیار منظمی در می‌آید که برای نگاه برون دینی برای یک زندیق هم قابل انکار نخواهد بود. اگر می‌گویی آیه بیست و ششم، بیست و پنجم شده، وقتی می‌بینند که بسم الله هم آیه است، می‌بینند دوباره برگشت شد بیست و شش.

نقصان و لزوم عدم توجه به مباحث عددی قرآن

شاگرد: جالب این است که کلمه حدید هم در آن آیه بیست و ششمین حرف است. اگر «وه» را بشماریم بیست و ششم است.

استاد: من قبلاً عرض کردم. در فضای طلبگی شما ذهنتان را در این مسیرها نبرید. چون این مسیر راهش راه درستی نیست. شبیه این است که حضرت فرمودند دنبال علم نجوم نروید. چون اصل علم درست است اما در دست مردم ناقص است. اصل اینها درست است اما اینی که ما به دنبالش هستیم ناقص است و صدمه میزند. همان تعبیری که میگویند بلای جان است. اصلاً ما نباید این راه را ترویج کنیم. ولی قرآن است. او خودش میداند که در هر زمانی عجائبی از قرآن و معجزاتی ظهور میکند که برای سائرین هست. ما نبایست به اینها پر بدهیم.

شاگرد: استدلال فخر رازی در در تواتر را ابن عادل در اللباب هم میآورد.

استاد: تفسیر اللباب اگر بعد فخر رازی باشد مانعی ندارد.

شاگرد: بعدش هست. اما نمیگویی که من از فخر رازی آوردهام.

والحمد لله رب العالمین